

فرهنگ و تاریخ: تاریخ نگاری و فرهنگ

آیا تاریخنگاری بی شناخت فرهنگ روزگار و مردمی که درباره اشان می نویسد می تواند دیدگاه و داوری درستی درین باره داشته باشد؟ آیا تاریخنگاری چنین، توان دسترسی به ژرفای رویدادهایی که به جستار آورده خواهد داشت؟ اینک دو نمونه از بسیار را یاد می کنیم؛

۱- شاپور محمد علی میرزا دولتشاه هنگامی که به تهران فراخوانده می شد، در سرا بُستانی ویژه و جدا از دیگر شاهزادگان می نشست. پس از مرگ دولتشاه به دستور فتحعلی شاه، در آن خانه برای همیشه بسته شد. تاریخنگار امروزی این فرمان شاه را از مهر بسیار فتحعلی شاه به این فرزندش پنداشته است. (عضد الدوله، احمد میرزا. تاریخ عضدی. تهران، ۱۳۵۵).

۲- گاسپار دروویل در سفر نامه اش می نویسد هنگامی که مردی بزرگ در ایران در می گذرد خانه اش را رها می کنند تا ویران شود. دروویل این روش را از بیخردی ایرانیان می انگارد. (دروویل، گاسپار سفرنامه، برگردان جواد محیی تهران، ۱۳۴۸). اینک دو پرسش:

- آیا دستور فتحعلی شاه تنها از سر مهر به فرزند بود؟

- آیا مردم ایران آنگونه که دروویل انگاشته، همواره بیخرد بودند، یا تنها در آن بازه زمانی کارهایی نابخردانه می کرده اند؟

پاسخ به هر دو پرسش "نه" است، بی کم و کاست!

برای دانستن بُن پدیده "خانه رها کردن" ایرانیان، ناگزیر باید زمینه فرهنگی آن را جست و یافت. به دیگر سخن باید دید که ایرانیان با این کار چه چیزی را یادآور می شدند؟

در آیین: هنگام برگزاری آیین سوگ سیاوش در خانه ها را گل می گیرند، یعنی خانه را از کاربرد می اندازند، رها می کنند. (دانشور، سیمین: سووشون. چاپ پانزدهم. تهران، ۱۳۸۰)

در داستان: ابزار خانه را شکسته، خانه را آتش می زنند. (هزار و یک شب، برگردان طسوجی تبریزی، عبد اللطیف تهران ۱۳۸۷)

در حماسه: آتش زدن خانه اسفندیار در پی کشته شدن او در جنگ. (فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، جنگ رستم و اسفندیار)

در استوره: همچنان است که در حماسه، که آنچه که در حماسه آمده برگرفته از استوره است.

در زندگی کنونی ایرانیان: این آیین را در برخی جاها می توان باز یافت.

برای نمونه، در میان رمه داران کوچرو بختیاری، هنگامی که مردی بزرگ در می گذرد، چادرها را تا یک هفته می خوابانند اگر چه برف سنگین بیارد. (یاد بهار، یادنامه دکتر مهرداد بهار، تهران، ۱۳۷۶. آیینهای سوگواری در بختیاری، بیژن شاهرادی).

در گفتار هم نشانه این باور را می توان یافت که بسا زنان شوی مرده می گویند:

خونه ام خراب شد، یعنی شوهرم در گذشت.

و چرا؟ زیرا در بینش ایرانی مرگ مردان بزرگ، و شاه بالای همه، پایان جهان و از دست رفتن هنجار کار جهان انگاشته می شد. ازینرو، در روزگار ساسانی می بینیم که سالشمار بر پایه سالهای شاهی آن کس است که بر تخت نشسته و در پی مرگ شاهی، سالشماری از سر نو آغاز می شود. سال ۳۸ شاهی خسرو و پس از وی سال ۱ شاهی شیرویه، برای نمونه. نیز مرگ فرمانروا، فرو رفتن جهان در هاویه و آشوب انگاشته می شد، همچنانکه تا امروز هنگام آشفنگی، مردم شیراز و اراک می گویند شامیرون (= شاه میران / مرگ شاه) فرو افتادن ساسانیان خاندان ساسانی کمی بیش از چهار سده بر سرزمینهای ایرانی نشین، و گاهی بیرون از آن سرزمینها، فرمانروایی کردند، به دیگر سخن دومین شاهی دیرپای ایران. شاهنشاهی ساسانی کم و بیش در همه زمینه ها کامیاب بود. فرو افتادن این فرمانروایی را می توان بی گمان پیامد به کار افتادن، یا از کار افتادن چندین و چند ساز و کار دانست. یکی از آن میان بازار و نیروهای پیوسته بدان هست. پس از آنکه شاهنشاهی اشکانی توانست بخشهای بزرگی از جاده ابریشم را در دست بگیرد و ارتشی نیرومند پشتیبان و نگهدارنده این برتری شد بازرگانی آغاز به بالیدن کرد، درست در دل زمینداری بزرگ. داستان سمک عیار / ایار در همین دوران ساخته و پراکنده می شود و می توان آن را پدافندنامه بازاریان در برابر زمینداری بزرگ دانست. دنباله آن آرمان نامه / مانیفست را در فتوت نامه های پس از اسلام می توان باز شناخت. در روزگار ساسانی و

پس از کنار گذاشتن روش کَرْتکُ خدایی (ملوک الطوایفی) اشکانیان و همچنین نیرومندتر شدن ارتش ایران و افزون بر آن به راه افتادن گسترده بازرگانی دریایی ایرانیان، این بُنلاد / طبقه بال و پری سخت استوار و سایه گستر یافت، هر چند از نگاه فرمانروایی ساسانی چنین بُنلادی در کشور نبود، وجود نداشت! از دید قانون سه بُنلاد یا طبقه اجتماعی در کشور بودند:

۱- آرتشتاران، که خاندان شاهی هم از ایشان شمرده می شدند.

۲- دینیاران یا موبدان (آسروان).

۳- کشاورزان (واستریوشان).

اینک نیرویی از بیرون بنیادهای فرمانروایی ساسانی را به چالشی مرگبار و همه سوبه گرفته بود و سران این نیروی بیرونی، کم و بیش همه ایشان، بازرگانانی بلندپایه بودند. باخت ساسانیان در برابر این نیروی نوآمده از فرسودگی باورهای دینی تا خستگی جامعه بسیاری زمینه های زندگی ملی را در بر می گیرد که پژوهشگران به بخشهایی از آن پرداخته اند، به این یکی نه. پرسش این هست که فرهنگ برآمده از بازار و بازرگانان و ناهمساز بودن آن با روش کشورداری ساسانیان تا چه اندازه پایه های اجتماعی شاهی ایشان را سست کرد؟

فرو افتادن ساسانیان

بخت - رفتاری

یکی دیگر از نکته هایی که در واکاوی فرو افتادن ساسانیان یکسره نادیده مانده است بخت باوری ژرف ایشان و به پیامدش بخت رفتاری بیچونشان هست. این باور جای به جای در نوشته های بازمانده از ساسانیان بازتابی روشن یافته است، به ویژه و از همه گرانبارتر در اندرزنامه اردشیر بابکان بنیاد گذار شاهی ساسانیان. باورهای بخت رفتارانه که در درازنای روزگاران به شکیبایی در پندار مردمان کاشته شده بود اینک بار تلخ می داد، آنچه، که امروز هم روی می دهد همان هاست که باید روی دهد، از سرنوشت هست. نیز این باور کهن ایرانی (و از ریشه هند و اروپایی) که سر هر هزاره، و شاید نیم هزاره، گزندی به ایران شهر خواهد رسید یا می رسد مردمان را از درون سست می کرد. اردشیر بابکان در اندرز نامه خود همه راهکارها و چاره اندیشی ها برای نگهداشت کشور و نیز شاهی ساسانیان را به هشیاری، زیرکی و سخته نگرشی یاد کرده است، ولی همو در همان اندرز نامه، بارها و بارها، می گوید فرمان سرنوشت = بخت که بیاید هیچ نمی توان کرد!*

* عباس، احسان: عهد اردشیر، برگردان محمد علی امام شوشتری، تهران ۱۳۴۸

بخت = سرنوشت را از ریشه بَغ = خدا دانسته اند نیز نک به:

ایران شناسی، سال بیست و یکم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۸، و سال بیست و دوم،

شماره ۲، تابستان ۱۳۸۹، و سال بیست و دوم، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۹،

۲۸ آوریل ۲۲۴ میلادی بیژن شاهرادی